



سرگذشت ایل

بویراحمدی‌ها از نژاد ماد هستند که هم زمان با مادها از کوههای قفقاز سرازیر شده و به کرمانشاه و زاگرس غیرمرطوب سرازیر شدند، آنان با بختیاری‌ها و ممسنی‌ها از یک نژاد هستند که در اصل به آنان "لر بزرگ" گفته شده، است احتمال دارد مهاجرت بویراحمدی‌ها در بیش از هفتصد سال پیش از کردستان به منطقه زاگرس غیر مرطوب و دامنه‌های "دنا" شروع شده باشد.

آنچه از تاریخ بر می‌آید بویراحمدی‌ها در زمان حمله مغول به ایران کشت و کشتارهای مغول در امان ماندند زیرا مناطق سکونت آنان کوهستانی و غیر قابل نفوذ بود.

در زمان تیمور گورکانی بویراحمدی‌ها مشهور به "بویر" بودند و در جنگی که ما بین آنان و سپاه تیمور در میگیرد، شیخ عمر داماد تیمور کشته شده و بویراحمدی‌ها پوست او را کنده و داخل آن گاه کردند. این جنگ به احتمال قوی در دو فرسخ شمال یاسوج که منطقمای کوهستانی و از مرتفعات دنا است اتفاق افتاده که طایفه "بویر" در منطقه "طاق - مسجد" شیخ عمر و پسرش را کشتند، می‌گویند در این جنگ بویراحمدی‌ها از بالای کوه سپاه تیمور را سنگباران کردند. سپاه تیمور این جنگ را بعد از انقراض سلسله جلایر در فارس شروع کرد و از فارس به سری طایفه بویر حمله آورد و در نتیجه شکست خورد، خبر شکست که به تیمور رسید سخت خشم شد و چون از قدرت "بویرها" اطلاع حاصل کرد متوسل به مواد منفجره به احتمال قوی "باروت" شد و دستور داد جنگلهای بلوط و بنه بویراحمدی‌ها را آتش بزنند و مخفیگاههای آنان را در هم فروریزند، با همه این اقدامات تیمور نتوانست چندان موفقیتی بدست آورد، زیرا بسیاری از آنها بارها شده از چنان تیمور جنگ را ادامه دادند. میشود گفت تیمور قسمتی از سپاه "بویرها" را شکست داده، می‌گویند تیمور چون از رشادت بویرها آگاه شد گفت در طول همه جنگها تنها

مطالعات تاریخی
جامع علوم انسانی

طایفه مقاومت دلیرانه داشتند، یکی " بویر " ها در ایران و دیگری لاله زاری در افغانستان .

در زمان صفویه بویر احمدی ها دوشادوش شاه اسماعیل در جنگ جالد جنگیدند و در این جنگ از خود رشادت بی سابقه ای نشان دادند .

در زمان حکومت نادر " بویر احمدی " ها دوبار بر علیه نادر سر به شورش برداشتند که هر دو بار نادر آنها را گوشمالی سختی داد ، از جمله مشهور است که در طول این دو شورش حدود ده هزار نفر از بویر احمدی ها کشته میشوند .

در زمان حکومت کریم خان زند ، بویر احمدی ها با کریم خان دست دوستی داده و سر به اطاعت کریم خان نهادند بدنبال همین اتفاق بویر احمدی ها همراه لطفعلی خان در بلوک ابرج در گردنه دوشاهی با سپاه " خان با فتحعلی شاه که آن طرف گردنه استقرار پیدا کرده بود جنگیدند . در اوایل جنگ پیروزی با لطفعلی خان زند بود اما در میانه جنگ بر اثر دسیسه های رحیم خان کلان برادر ابراهیم خان کلانتر که بر پشت شترها بوته های خار گذاشت و آتش زد در نتیجه شترها به اسب های بویر احمدی و لطفعلی خان حمله کردند ، اسب ها میدان جنگ گریخته و در نتیجه بنا به روایات در این جنگ حدود ۱۵۰۰ بویر احمد کشته و لطفعلی خان عقب نشست .

بعد در زمان فتحعلی شاه ، هادی خان و شاهین خان بنامهای والی و بعد از طرف حکومت مرکزی مامور حکومت بویر احمد و کهگیلویه میشوند . بعد از مدتی زمانی چون نوبت حکومت بویر احمد به محمد ظاهر خان میرسد ، او که متمایل زندیه بود مورد غضب حکومت مرکزی قرار میگیرد و فتحعلی شاه صادق شقاقی به سرکوب او مامور میکند ، صادق آقا شقاقی محمد ظاهر خان را کور کرد .

بعد از محمد ظاهر خان پسرش خدا کرم خان بجای او سرپرستی ایل را عهده میگیرد ، وی مردی شاعر پیشه ولی سیاستمدار و زیرک بود ، اولین اقدام خدا کرم خان انتخاب قلعه " آرو " در گرمسیر برای مقر زمستانی ایل بود و برای تابستان نیز ملک جوزار و دوروهان را در نظر گرفت .

قلعه آرو تا این زمان تقسیم نشده بود خدا کرم خان این قلعه را که در منطقه

قشلاق گرمسیری قرار داشت به حسن خان و عباسقلی خان از ریش سفید های ایل محول کرد و خود همراه پسرانش محمد حسن و محمد حسین ، ولی ، هادی امان اله ، کلب علی ، به سردسیر برگشته و مناطق باغ ملک ، دوروهان و جوزار را بین آنها تقسیم کرد .

خدا کرم خان بعد از واگذاری " قلعه آرو " در گرمسیر چون میدید که برای طایفه اش مقر گرمسیری ندارد ، ب فکر تهیه ملکی افتاد به همین دلیل در گرمسیر " پیلی " که حالا به " ضرغام آباد " مشهور است و ملک محمد شفیع نویسی بود (نویسی طایفه ای بزرگ است) در نظر گرفت ، برای این کار خواهر خود را به عقد و نکاح محمد شفیع در آورد اما بعد از این وصلت با حيله محمد شفیع نویسی را کشت و طایفه نویسی را بیرون کرد .

بعد از تصرف " پیلی " طایفه دشمن موری که مشتمل از چند تیره " اولاد میر علی ، طاس احمدی ، باتولی ، جلیل شرانی ، ملاکلی ، ساداتی ، شیخ کوهگی ، شی محمودی بودند سهم گرمسیر وزیر نظر عباس قلی خان و حسن خان قرار گرفت . این مدت زمانی نگذشت که میان عباس قلی خان و حسین خان اختلاف افتاد . از پی این اختلاف جنگ و نزاع سختی بین طرفداران هر دو در میگیرد که در نتیجه عده های کشته میشوند و عده بی شماری از طایفه دشت موری به خدا کرم خان میپیونند و سبب قدرت یافتن خدا کرم خان میشوند .

هنوز مدت زمانی از آشوب های داخلی ایل نگذشته است که میان خدا کرم خان و پسرانش اختلاف می افتد ، سبب این اختلافات همسران خدا کرم خان هستند از طوایف مختلف بودند ، از جمله آخرین زن خدا کرم خان بنام " بی بی شاه از خانواده کلانترهای ممسنی بود ، این زن که نزد خدا کرم خان اعتبار خوبی برخوردار بود با هر حیل و نیرنگی که شده خدا کرم خان را واداشت که بیشترین توجه نسبت به فرزندان او کند و خدا کرم نیز سخت تحت تاثیر این زن چاروبه ای پیش گرفت . بی مهوری خدا کرم نسبت به سایر فرزندان سبب محمد حسین و محمد حسن ، پسران او شبانه از ایل فرار کرده و به ایل تامرادی آوردند و در منزل " کی محمد باقر " کدخدای تامرادی منزل گزیدند ، کمی

باقرار آنها پذیرائی میکند ، اما چند روز بعد دو پسر خدا کرم یعنی پسرهای بی بی شاهی بنامهای کلبعلی خان و علی خان برای برگرداندن پسران خدا کرم به منزل محمد باقر میروند . میگویند پسران بی بی شاهی با نقشه و توطئه که او برای مسموم کردن محمد حسین و محمد حسن کشیده بود نزد وی میروند ، اما قبل از اجرای این طرح یک نفر از هواداران آنها این نقشه را بازگو میکند ، دو برادر پس از آگاهی از توطئه با رسیدن کلب علی خان و علی خان آنها را می کشند ، که در همین رابطه هم شعری سروده شده است .

سده هزار و دو بیست و نود

محمد حسین کرد بنیاد بد

بعد از این واقعه دو برادر به سوی دوروهان حرکت میکنند ، اما پیش از رسیدن به آنجا خدا کرم همراه با همسرش بی بی شاهی به نزد خویشان بی بی شاهی تاهنده میشود .

با فرار خدا کرم ، محمد حسین خان که از برادر دیگر بزرگتر بود ایلخانی ویرا احمد را به عهده میگیرد مدت زمانی بعد از طرف والی فارس نیز حکم ایلخانی فرستاده میشود ، والی همچنان از محمد حسین خان میخواهد که با قشون بویر احمدی ها به شیراز بیاید و همراه قشون او در جنگ بادشتانی ها ، همراهی اش کند ، اما پیش از ورود محمد حسین خان ، خدا کرم خان که از ماجرا اطلاع پیدا میکند خود را به شیراز می رساند .

خدا کرم خان در یک صبح زود به مقر والی وارد میشود ، در آنجا می بیند جوانی با لباس فاخر و پاکیزه لب حوضی ایستاده و در اندیشه فرو رفته ، خدا کرم پیش خود فکری کند من نزدیک جوان بروم ببینم غیر از لباس و ظاهر آراسته آیا بهامت و شجاعتی هم دارد؟ چون نزدیک جوان میرسد ناگهان صدای غریبی از همان خارج میکند ، شاهزاده بی اختیار بر خود می لرزد و از ترس به حوض میافتد ، خدا کرم با دیدن این صحنه پا به فرار میگذارد خادمین بعد از آگاهی پسر والی از حوض بیرون میآورند و خبر به حکومت میدهند پرسجو شروع میشود اما تا وقتی که پسر والی لب به سخن باز نکرده قضیه همچنان مسکوت میماند سرانجام

به هوش میآید و بگوید در اول وقت صبح پیرمردی کنار من آمد و با صدای - ناکی مرا ترساند . والی از نشانه هایی که پسر میدهد حدس میزند کار خدا کرم ت ، سرانجام بدنبال خدا کرم می فرستد ، او را به مقر والی می آورند ، میگوید اگر راست بگویی ر امان هستی و اگر دروغ بگویی جانت در خطر است سر این پسر بچه چه آزدی گفت امان دهید ، بعد همه ماجرا را تعریف کرده ی به خنده افتاد و بعد دستور داد لباس های جوان را بیرون آورد و به خدا کرم شدند .

والی سپس به خدا کرم گفت من از پسر محمد حسین خواسته ام با قشون ویرا احمد به شیراز بیاید برای سرکوب سران دشتستان روانه اش کنم اما چون نام تو مرد عاقل و پندبیری هستی اگر قول بدهی سران دشتستانی را زنده و دل من دهی هر درختی داری برایت انجام میدهم ، خدا کرم گفت من لب کشته شدن پسر محمد حسین خان هستم و دیگر هیچ ، سرانجام والی به قول میدهد ، در همین زمان محمد حسین خان همراه قشون بویر احمد به شیراز می رود و بنا به خلیت قبلی والی به طرف دشتستان حرکت می کنند و در دیکی خواجه دشتستان براق می کنند .

خدا کرم بکه و تنه به همراهی یک سوار به نزد سران دشتستان می رود و با ار حبله و نیونگ آنها را میدارد که با او نزد والی بروند ، بعد از آن والی به دل خود وفا می کند و از دست سر محمد حسین خان را هدف قرار داده و او را می کشد ، می گویند خدا کرم وقتی بالای نعش محمد حسین خان رسید با عصای سستی به نعش او اشاره کرد و گفت :

برادرهایت را فریادادی

داخل بلوط زار آنرا کشتی

آنها نان بلوط میبردند

اما تو اینجا خرما نشست و کمارج میخوری

در حقیقت طعنه ، اگر همین بود که تو در جای آبادتری کشته شدی ، جایی ، مکان تو نبود . در همدان رابطه نقل میکنند وقتی احتشام الدوله والی فارس

قصد کشتن محمد حسین خان را کرد ، محمد حسین با طپانچه ای که در دست داشت به سوی او شلیک کرد ، تیر به والی نخورد و در عوض به درشکه والی خورد و در نتیجه والی از پشت سر او را هدف قرار داد ، در همین رابطه خداکرم بی‌تی گفت :

طپانچه لول سرلول داشتم

اما بخت برگشته و خفته بود

به احتشام شلیک کردم

اما تیر خطا رفت و درشکه را کشتم

خداکرم از پس این حادثه دوباره قدرتی بدست آورد و ایلخانی بویر احمد را بر عهده گرفت ، اما این بار خدا کرم بامشکل بزرگ نفاق و کینه نوزی پسران خود مواجه شد ، از جمله کریم خان پسر محمد حسین خان بخونخواهی از پدر مقابل خدا کرم قد علم کرد ، کریم خان به دلایلی از موقعیت مناسبی در ایل برخوردار بود از جمله با سه طایفه عمده را بطنه نسبی داشت ، از طرف پدر با طایفه تامرادی از طرف مادر با طایفه قاید گیوی نسبت داشت و خود دیز با ملاقباد سی سختی بزرگتر سی سخت پسر خاله بود ، به همین دلیل دو طایفه قاید گیوی و تامرادی همراه با سی سختی ها به حمایت از کریم خان برخاستند و در حوالی "جوزار" در جنگ سختی خدا کرم و افرادش را شکست دادند ، خدا کرم در این درگیری کشته شد و کریم خان ایلخانی را صاحب گردید . کریم خان بعد از این پیروزی قلعه دوروهان را هم گشود و هادی خان را هم کشت .

کریم خان مردی دلیر و با شهامت و با غیرت بود اما در سفاکی و بیرحمی هم بی نظیر بود ، او آنچنان صاحب قدرت شد که وقتی سردار جنگ بختیاری از طرف حکومت مرکزی مامور حکومت بهبهان و کهکیلویه شد و برای گرفتن مالیات مامور گردید ، کریم خان که ناراضی بود او را در بهبهان شکست سختی داد تا آنجا که سردار جنگ فرار کرد ، کریم خان در تعقیب او در تنگ "چوی" بهمئی ها را غارت کرد و به سوی "آرو" آمد و قلاع "دیل" و "اسپر" را هم غارت کرد و پس از غارت کهکیلویه و بویر احمد گرمسیر همه غنائم را به "مارگون" "مارجون"



علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
کتابخانه جامع علوم انسانی

خان بهادر سلطان و فرزندش سرسبز خان

یر احمد آورد ، در همین رابطه بیتی سروده شده :

بزنر از تنگ چوی
بزماده از دیل واسیر
زیر بیدهای سبز مارگون
با هم جفت گیری می کنند

این بیت نشان میدهد که کریم خان چه غنایمی را از گوشه و کنار در مارگون هم آورده .

کریم خان چند سالی با قدرت در ایل سمت ایلخانی داشت ، ناگفته نماند رقبای او یعنی ولی خان پسر خدا کرم خان ، شاهین خان پسر ولی خان شکرالله پسر هادی خان همه به خوانین بختیاری پناهنده شده بودند و از این نظر مزاحمتی ای کریم خان نداشتند .

در این زمان بین ملاقباد سی سختی و کریم خان بر سر مساله ای اختلاف پدید آمد ، می گویند کریم خان از ملاقباد پرسیده بود وقتی هادی خان به سی سختی دین چرا او را نکشتی و مراناچار به جنگ با او در قلعه دوروهان نمودی ، ملاقباد میگوید من وظیفه کشتن او را نداشتم ، این گفتگو سبب اختلاف شد ، در نتیجه این

تلاش میرزا علی اکبر منشی کریم خان که داماد ملاقباد بود وسیله کریم خان زندان افتاد او پس از این عمل داماد دیگر ملاقباد یعنی علی خان که کدخدای پسر اولاد میرزا علی بود و همچنین محمد زکی ، " طاس احمد " کدخدای طایفه پسر احمدی را که با ملاقباد خویشاوندی داشت گرفت و زندانی کرد ، جرم همه اینها قوم و خویشی با ملاقباد بود .

فصل زمستان کریم جمعیت قابل توجهی را در ایل گرد هم آورد و به سی سختی حمله کرد ، چون چند تن از وابستگان ملاقباد با کریم خان همدست بودند قسمتی سی سختی با همکاری آنها به تصرف درآمد قسمتی دیگر در اختیار ملاقباد باقی ماند .

شب هنگام تفنگچی های ملاقباد قلعه های اطراف و تپه های سی سختی را محاصره کردند ، روز بعد قشون کریم خان نتوانستند از پناهگاههای خود بیرون بیایند

در محاصره قشون ملاقباد بودند ، سرانجام جنگ سختی در گرفت و به طرفین ت سنگینی وارد آمد ، بعد از سه روز قاصدهائی به " فلارد " بختیاری نزد حاج ارفتنند و از او خواستند که پا در میانی کرده و جنگ را خاتمه دهد ، حاجی هم قبول کرد و با وساطت او جنگ پایان یافت اما در این میان کریم خان نهاد کرد برای آنکه مردم نگویند او از ملاقباد شکست خورده پسر بزرگ ملاقباد با چند رهبر سفید همراه او تا تل خسرو بیایند و قول داد به مقر خانی یعنی تل خسرو " که رسید به آنها خلعت داده و با احترام روانه شان می کنم ، این نهاد مسورد قبول واقع شد اما وقتی کریم خان به تل خسرو رسید دستور داد آنها را تراشیده و سوار گاوشان کرد پاهای آنها را به شکم گاو بست و بعد از ماندن آنها در تل خسرو پیش روی جماعت زندانیشان کرد و دستور داد تا وقتی بات سرانه سی سخت پرداخت نشود آزادشان نسازند ، در مقابل ملاقباد پیغام داد اگر همه آنها را هم بکشی یک قران مالیات نمی دهم .

یکسال بعد ضیغم الدوله قشقائی پسر عموی صولت الدوله از طرف والی فارس در حکومت بهبهان و کهگیلویه شد ، وی ماموریت داشت تا مالیات سرانه را در مناطق جمع آوری کند ضیغم الدوله یگراست به تل خسرو آمده در منزل کریم خان مستقر شد .

کریم خان در این زمان صاحب قدرت روز افزونی شده بود و روز به روز بر قدرت او افزون میشد .

ملاقباد که از این بابت نگران شده بود پنهانی عده ای را نزد فراریان به بختیاری فرستاد و از آنان خواست با وی همدست شده و به مقابله با کریم خان بپردازند ، این پیشنهاد مورد قبول واقع شد ، آنها گرد هم آمدند و به تبادل نظر پرداختند ، در این میان عده ای معتقد آشتی با کریم خان و گروهی معتقد به جنگ کریم خان شدند .

در همین هنگام قاصدی نزد ملاقباد آمد و حامل نامه ای از سوی کریم خان و ضیغم الدوله بود ، ملاقباد قبل از آنکه نامه را باز کند از قاصد پرسید خان غیر از این نامه حرفی هم زد؟ قاصد گفت :

خان گفته است من به همراه ضیغم الدوله حرکت می‌کنیم به طرف چنار، تو خودت را در چنار به ما تسلیم کنی در غیر این صورت به سی سخت آمده و او را ویران می‌کنیم، ملاقباد پرسید از چه راهی به طرف چنار می‌آیند، قاصد از راه فیروزآباد و نعل شکنان و نقارخانه ملاقباد دستور داد قاصد را زندانی

ملاقباد شبانه با دو یست سیمد نفر تفنگچی بطرف نعل شکنان رفت و را بست.

فردای آن روز کریم خان به همراه ضیغم الدوله با پانصد سوار به طرف نعل شکنان حرکت کردند، پسر ملاقباد و سایر زندانی‌ها هم پشت سر قشون حرکت داده بودند. ملاقباد دستور داده بود کسی تیراندازی نکند، زیرا اسب و لباس کریم خان کمی بود. اول می‌بایست او را کشت. به هنگام نزدیک شدن سواران کریم خان به نعل شکنان دو تن از سواران او کتان کلاغی رانشانه می‌گیرند، سواران ملاقباد به خیال اینکه به مقابله با آن پرداخته اند شروع به تیراندازی می‌کنند در این میان کریم خان به خیال خود را به نزد پیش قراولان می‌رساند اما لحظه‌ای بعد کشته می‌شود. هم الدوله با مشاهده کشته شدن کریم خان خود را به زیر تخته سنگی پنهان می‌سازد، ملاقباد برای اطمینان از کشته شدن کریم خان کسی به سراغ نعل شکنان فرستاد اما آن شخص بر نمی‌گردد، نفر دوم، سوم و چهارم و پنجم هم به همین ترتیب، غافل از آنکه ضیغم الدوله از کمینگاه خود آنها را مورد هدف قرار داده است.

ملاقباد ناچار قلی نامی را که شکارچی ماهری است ماموریت می‌دهد. که سراغ او را بگردد، قلی کنار نعل شکنان که میرسد ضیغم الدوله او را نمی‌کشد بلکه دستگیر می‌کند و پای او را بسته کنار خود در سنگر نگاه می‌دارد. ملاقباد با برگشتن خود به همراهی یک تفنگچی به سراغ نعل شکنان می‌رود، ضیغم الدوله نعل شکنان را به سوی او نشانه می‌گیرد اما قبل از شلیک قلی خود را روی او پرتاب می‌کند و نعل شکنان را فراری می‌دهد و قلی هم بر می‌گردد و تنگ را به سوی ضیغم الدوله نشانه

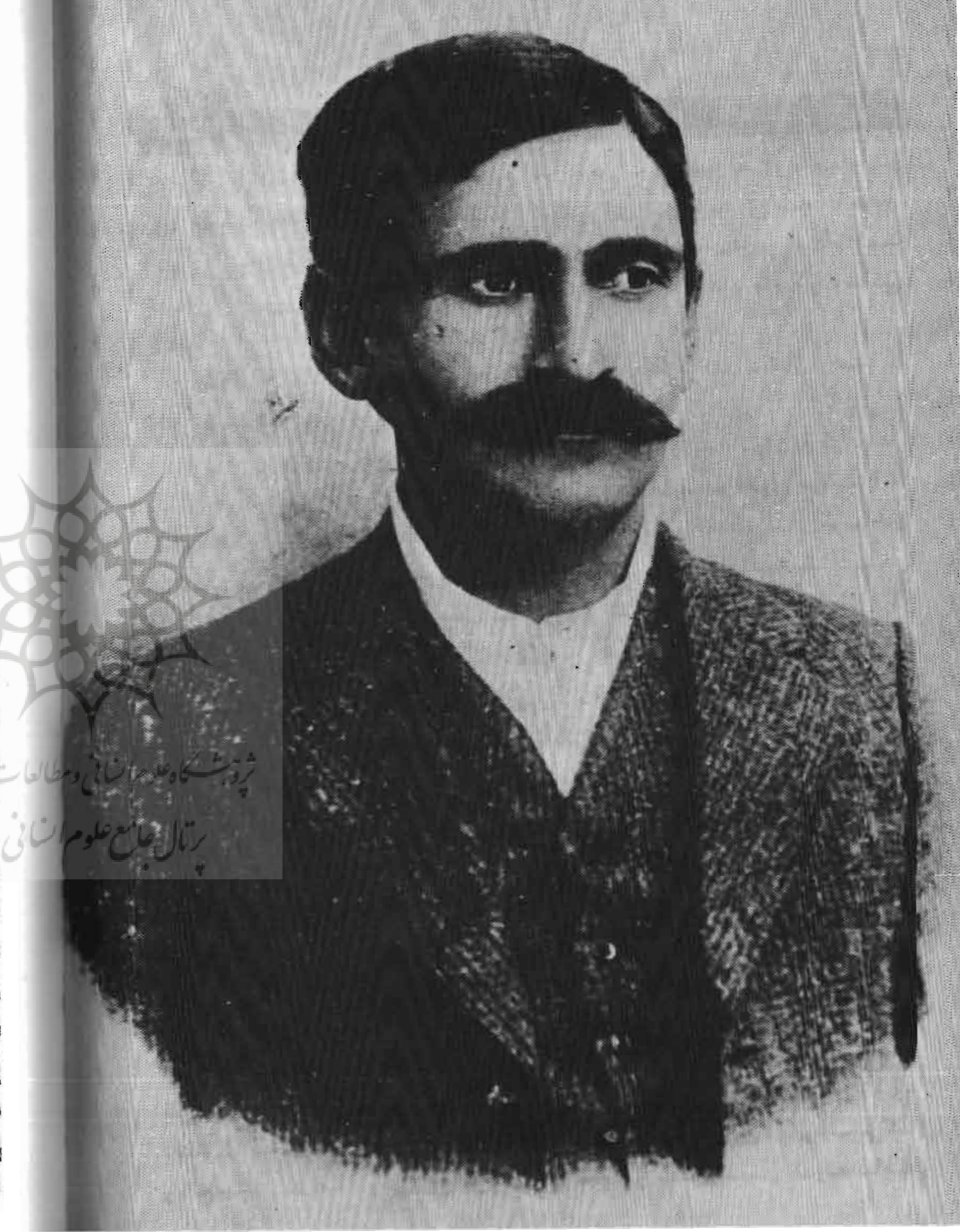


رد ، ضیغم الدوله میگوید مرا نکش ، نگذار کسی به من بی حرمتی کند ، خودت
فشنگ مرا باز کن . ملاقباد چنین می کند و قطار فشنگ او را باز کرده و اسیرش
زد ، بعد نعلش کریم خان می رود گریه وزاری راه می اندازد .

پس از کشته شدن کریم خان جنگ همچنان بین بویر احمدی ادامه داشت
در این زمان است که بویر احمد به دو ناحیه بویر احمد علیا و بویر احمد سفلی
میشود ، بویر احمد علیا به پشتیبانی از غلامحسین خان و سرتیپ خان
استند و بویر احمد سفلی از ولی خان و شاهین خان و شکرالله خان عموعموزاده
کریم خان پشتیبانی کردند .

اختلاف همچنان ادامه داشت تا آنکه در بویر احمد سفلی بین ولی خان و
کریم خان از یک سو و شکرالله خان از سوی دیگر اختلاف ایجاد شد . قبل از این
آن شاهین خان که سمت خانی بویر احمد سفلی را دارا بود نسبت به یاران
بزرگی کرد او بنام شکار داخل ایل آقائی و قاید گیوی در بویر احمد علیا
آنها را به غارت بویر احمد سفلی تشویق میکند ، او میگوید من به چنار میروم
بنان کا غزی می نویسم ، رمز را هم معین می کند . شاهین خان در چنار نامه ای
بسیار به این عبارت ، که چهار صد فشنگ جنگی برایم بفرستید که در حقیقت
با اعزام چهار صد تفنگ چی بود .

این کا غز بدست شکرالله خان و مخالفین شاهین خان می رسد آنها بی درنگ
کریم خان را گرفتار ساخته و می کشند و پدر او ولی خان را هم کور می کنند بدین
بشکرالله خان به سمت خانی می رسد اختلافات همچنان باقی بود ، ایل غالب
در جنگ و ستیز بود تا آنکه نوبت حکومت به بختیاری ها می رسد ، امیر مجاهد
ازی اولین حاکم بهبهان و کهگیلویه از شکرالله خان حمایت کرد ، بعد از امیر
لا سرادر جنگ حکومت منظم را بدست آورد وی از بویر احمد علیا حمایت کرد
کرد اختلاف میان بویر احمد علیا و سفلی را دامن زند ، بدین ترتیب که
بویر احمد را مرز بندی کرد یعنی از گردنه قلیونی بین سی سخت و یاسوج
با خائیز نزدیک بهبهان مرز بندی شد این مرز بندی بین بویر احمد سفلی و
سبب شد که املاک بعضی ها در دو طرف مرز معلق بماند و همین مورد شدت



اختلاف و جنگ را بیشتر کرد.

در سال ۱۳۰۳ رضاخان سردار سپه برای سرکوب شیخ خزعل بوییر احمدی ها را به همکاری خواست ، با قبول این همکاری در جنگی نزدیکی خوزستان عربها شکست خوردند ، رضاخان با دستگیری خزعل و آمدن به تهران غایله خوزستان را فرو نشاند ، اتحاد ایل بوییر احمد و همکاری با دولت تامدتی سبب صلح و آرامش در منطقه گردید .

پس از کودتای رضاخان مامورین دولت با فشارها و ایجاد ناراحتی های فراوان باعث زحمت و آزار مردم شدند ، اولین کسی که در ایل بر علیه فشار دولت سر به طغیان برداشت شخصی بود بنام " میر غلام " وی از سادات شاهزاده قاسم بود ، میر غلام مامور دولت را بنام " کرم " کشت و یاغی شد ، بعد از او لهراسب نامی یاغی شد ، اینها همه مقدمه اتحاد ایل و مقابله با دولت مرکزی بود ، دولت وقت برای سرکوب بوییر احمد سپاهی از شیراز به فرماندهی سرتیپ تشیبانی همراه با قشقائی ها وارد اردکان کرد و از سوی دیگر سرهنگ بها در بختیاری یا سپاهی از سوی اصفهان وارد " پادنا " شد ، قرار بر این بود که از دو سو به بوییر احمد حمله شود .

اولین حمله را بوییر احمدی ها به قشون مستقر در اردکان وارد کردند این حمله با دادن تعدادی تلفات بی نتیجه ماند ، قوای دولتی به تعقیب آنها پرداختند و در گردنه سنگ و منگ نیز درگیری شدیدی رخ داد بوییر احمدی ها در این موقع با عقب نشینی کوشش کردند تا قوای دولتی را به داخل شهر بکشانند قشون دولتی بعد از این حمله وارد تل خسرو شد و بوییر احمدی ها در تنگ تامرادی مستقر شدند این تنگ از موقعیت جغرافیایی بسیار خوبی برخوردار است .

قشون دولتی به تعقیب بوییر احمدی ها از راه دشت روم و سفیدار بطرف تنگ تامرادی پیش میروند . با رسیدن قوای دولتی جنگ سختی سه شبانه روز ادامه می یابد ، بوییر احمدی در جنگ تا بردای ضربه سختی به قوای دولتی وارد آورد تا آنکه سرانجام قوای دولتی امان خواست ، خوانین بوییر احمد قبول کردند ، تنها کسی که در این میان مخالفت میکرد لهراسب بود اما خوانین بوییر احمد زیر بار نرفتند

، اگر چه ظاهر خاتمه یافت اما درگیری بوییر احمد با قوای دولتی بطور پراکنده ه یافت .

سرانجام سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ زمان با ورودی بختیاری برای نظم احمد از راه اصفهان وارد بوییر احمد میشود .

اولین شب در گردنه میمند جنگ بین بوییر احمد و بختیاری اتفاق افتاد این با دادن تلفاتی بین طرفین درگیر خاتمه یافت و در این میان شکرالله خان ز قبل با سردار اسعد دوستی داشت تسلیم وی شد با تسلیم شدن شکرالله خان بوییر احمدی ها همه به ناچار تن به تسلیم دادند ، سردار اسعد از آن پس به چ نزدیک ممسنی رفت و با ورود او امام قلی خان ممسنی هم تسلیم شد . سردار ن به هنگام بازگشت شکرالله خان امام قلی خان و ملا قباد سی سختی و دو ش را به همراه خود به تهران برد سرتیب خان هم از روی ناچاری بطور ناشناس تهران رفت و خود را تسلیم کرد ، آنجا دولت برای هر کدام ماهیانه صد تومان مقرر تعیین کرد و تحت مراقبت خود قرار داد .

یکسالی بعد این جمع تصمیم گرفتند با برنامه ریزی حساب شده ای حکومت برنگون سازند ، این نقشه کشف شد و سردار اسعد و سردار فاتح و علی مردان و شکرالله خان و حسین خان دره شوری و سرتیب خان و امام قلی خان در یک اعدام و بقیه زندانی شدند .

بعد از این سرکوب حکومت نظامی اداره ایلات را بر عهده گرفت و فشار و مامورین دولتی در ایل دو چندان شد ، هم در این دوران است که دو در بنامهای علی خان و ولی خان به مدت ۱۴ سال بر علیه دولت یاغی بوند .

در شهریور ۲۰ سران ایلات ایران از اسارت رهایی یافته و به میان ایل خود میگردند و پس از مدتی با هم متحد شده و بر علیه حکومت مرکزی قیام می کنند . نخستین جنگ در " حنا " به سرکردگی عبداللهمضراغام پورو خسرو بوییر احمدی ی دولتی را شکست دادند و سال بعد قشقائی ها در سمیرم به قوای دولتی حمله ، و به همراهی بوییر احمدی ها ستون دولتی را خلع سلاح کردند و در این جنگ

سرهنگ قشقای فرمانده ستون کشته شد. پس از این زمان دوبار متشاختلاف میان بوییر احمد علیا وسفلی زبانه کشید. بوییر احمد علیا بر اثر اختلاف بین طایفه قایدگیوی و خوانین عدمای از قایدگیوی ها با کمک حسین قلی خان رستم به فارس فرار کردند و سبب شدند تا نیروی بوییر احمد علیا رو به کاهش نهد، عبدالله ضرغام پور از این موقعیت استفاده کرد و بوییر احمد علیا را تحت نظر خود در آورد و مدت زمانی نگذشته بود که قایدگیوی ها دوباره برگشته اردوی ضرغام پور را مورد حمله قرار دادند و عبدالله ضرغام پور و تفنگچی هایش ناچار به فرار شدند و بوییر احمد علیا دگر بار نیروی از کف رفته را بازیافت، در بوییر احمد سفلی میان عبدالله ضرغام پور و برادرش خسرو بوییر احمدی اختلاف افتاد عبدالله ضرغام پور برادرش را کشت و خود قدرت را در بوییر احمد سفلی بدست گرفت اما بعد از یکسال دولت او را دستگیر و به مدت سه سال به زندان انداخت.

در سال ۱۳۴۱ عبدالله خان و ناصر خان از بوییر احمد حسین قلی خان رستم و پسرش جعفر قلی خان و ولی خان کیانی بکش از ممسنی و فتح الله حیات داوودی از کیش، حبیب شهبازی از کومره فارس طرح شورش علیه دولت را ریختند در اجرای این طرح خوانین بوییر احمد در دوروهان علم طغیان را برافراشتند و پاسگاه ژاندامری "توت نده" را خلع سلاح کردند، در این زمان حسین قلی خان در شیراز به اتفاق پسرانش دستگیر شد و یک ستونی دولتی از طریق ممسنی راهی بوییر احمد شد و در تنگ "گجستان" تفنگچی های بوییر احمدی راه را بر ستون دولتی بسته و همه را خلع سلاح کردند.

دولت با مشاهده مقاومت از راه هوا مناطق حساس را مورد بمباران قرار داد این اقدام دولت سبب ایجاد تفرقه و دست آخر تسلیم گروههای مختلف شد. عبدالله ضرغام پور نیز وسیله یکی از تفنگچی هایش بنام علی شبانه در بستر کشته شد، ناصر طاهری نیز بعد از جنگ و گریزی در آب نهر "نر" سرانجام تسلیم شد و پس او نیز تعداد دیگری از سران شورش تسلیم شدند و آنان همگی در دادگاههای نظامی رژیم محکوم به اعدام شدند.

دولت برای ایجاد تمرکز یاسوج را مرکز فرمانداری کل کرد و بین ممسنی و راحمد جاده کشید، که کیلوییها از خوزستان و بوییر احمد را از فارس جدا و بصورت فرمانداری کل که کیلویی و بوییر احمد در آورد و سپس برای نابودی ایلات نقشه های تازماش را به مورد اجرا در آورد.

انسانی و مطالعات فرهنگی
مع علوم انسانی